

سید حسن طباطبایی اصل، اولین و خیره‌ترین مکانیک تراکتور توس  
خیال کشاورزان را از تعمیر تجهیزاتشان راحت کرده است

## تعمیرکاری که تولیدکننده شد

حسین برادران فرا محل دیدار و گفت‌وگوی ما، کارگاه قدیمی‌اش است، جایی در حاشیه بولوار شاهنامه. داخل کارگاه تعدادی تراکتور قدیمی و در حال تعمیر دیده می‌شود که چند شاگرد و تعمیرکار روی آن‌ها مشغول کارند. استاد حسن که حالا به دلیل کهنه‌ت سن حضور کم‌رنگی در کارگاه دارد، مشغول آموزش ریزه‌کاری‌ها به شاگردانش است. ظاهر کهنه و گرد و غبارگرفته محل کار، نشان از قدمت کارگاه و سابقه فعالیت آن دارد. این محل تنها تعمیرگاه تراکتور و ماشین‌های کشاورزی در بولوار شاهنامه است و ۵۵ سال قبل، فعالیتش را از یک مغازه کوچک شروع کرد و طی این سال‌ها ده‌ها شاگرد و استادکار تحویل داده است. از استاد سید حسن طباطبایی اصل، به عنوان بانی و مسئول حفظ کشاورزی و باغداری در توس یاد می‌شود. او اگر نبود، در پنج دهه قبل، بسیاری از تجهیزات کشاورزی بر زمین می‌ماند و کشاورزی در این خطه مختل می‌شد. هرچه گذشت، سید حسن توان فنی خود را بیشتر به کار گرفت. نوآوری‌هایی در کارش داشت تا وسایل کشاورزی را تعمیر کند یا وسایل کاربردی موقتی بسازد.

آقا سید حسن طی بیش از پنج دهه فعالیت، برای ده‌ها نفر کارآفرینی کرده است.



### درس و مدرسه قانم نمی‌کرد

استاد سید حسن طباطبایی اصل هفتاد و چند سال قبل در خانواده‌ای کشاورز زاده به دنیا آمد و دوران کودکی را در روستای «برگ» گذراند. روستای کوچک برگ که در آن سال‌ها مرکز آموزشی و مدرسه نداشت، برای پسر بچه کوشا و مبتکری مانند سید حسن راضی‌کننده نبود. بیشتر پسر بچه‌های هم‌سن و سال او از همان دوران کودکی آینده و شغلشان معلوم بود. باید بیل به دست سر زمین کشاورزی می‌رفتند و از صبح تا شب روی زمین کار می‌کردند. تک و توک بچه‌هایی که اهل درس و تحصیل بودند، برای درس خواندن باید به روستاهای اطراف مثل توس می‌رفتند. سید حسن طباطبایی می‌گوید: روستای ما مدرسه نداشت و چند کیلومتر تا اولین روستایی که مدرسه داشت، فاصله بود؛ با این حال تا سال دوم درس خواندم اما درس و مدرسه هم راضی‌ام نمی‌کرد.

حسن آقا تعریف می‌کند: نظرم این بود که اگر قرار است تخصص و شغلی داشته باشم، به این همه درس خواندن و کاغذ سیاه کردن احتیاجی نیست و بهتر است که حرفه‌ای را بیاموزم.

### شاگرد ممتاز تعمیرگاه تراکتور

در همین زمان که سید حسن نوجوان در دوره‌ای بین تحصیل در مدرسه یا کشاورز شدن قرار داشت، اتفاقی افتاد که زندگی و سرنوشتش را دگرگون کرد.

سید حسن با یاد کردن از خاطره آن اتفاق خوب توضیح می‌دهد: عمومی داشتم که ساکن خیابان تهران (امام رضا<sup>(ع)</sup>) بود. او مغازه اوراق فروشی داشت. یک روز که به خانه ما آمده بود، بحث درس و آینده شغلی‌ام مطرح شد. بین صحبت‌ها مرحوم عمومی به پدرم گفت: «چرا حسن را پیش پسر عمه نمی‌فرستی تا تخصص و هنری بیاموزد؟ این پیشنهاد، زمینه‌ای شد تا برای شاگردی نزد استاد میرزای رستگار مقدم، پسر عمه پدرم که در خیابان طبرسی تعمیرگاه ماشین، تراکتور و ماشین‌آلات کشاورزی داشت، بروم. استاد میرزا جزو معدود تعمیرکارانی بود که علاوه بر تعمیر خودروهای سواری، تراکتور و ماشین‌آلات کشاورزی هم تعمیر می‌کرد. سید حسن نوجوان در مدت پنج سال شاگردی، فوت و فن تعمیر و راه‌اندازی تراکتور را آموخت و بین شاگردان کارگاه، جایگاه ممتازی به دست آورد.

### خبر راه‌اندازی کارگاه مثل توپ صدا کرد

سید حسن جوان بعد از رسیدن به درجه استادی در کارگاه استاد میرزای زادگاهش بازگشت و اولین مغازه تعمیر تراکتور و ماشین‌آلات کشاورزی را در توس و محله فردوسی امروز بازگشایی کرد. استاد حسن می‌گوید: ۵۵ سال قبل، مغازه کوچکی روی هارونیه اجاره و کارم را به عنوان تعمیرکار تراکتور و ماشین‌آلات کشاورزی شروع کردم. این مغازه اولین کارگاه تخصصی تعمیر تراکتور بود که در بولوار شاهنامه (جاده قدیم) و تاحدودی غرب مشهد راه افتاده بود.

خبر راه‌اندازی تعمیرگاه تخصصی تراکتور در توس، آن هم توسط جوانی فنی‌کار، مثل توپ در توس و اطراف صدا کرد. استاد سید حسن می‌گوید: بسیاری از ملاکان، کشاورزان و صاحبان تراکتورها به مغازه‌ام می‌آمدند. در ابتدا به خاطر جوانی و سن و سال کمی که داشتم، به مهارت‌م شک داشتند.

سید حسن با ذکر خاطره‌ای از روزهای اول بازگشایی تعمیرگاهش به نام فردوسی و مشتری‌هایش می‌گوید: همان روزهای اول کار، چند نفر از کشاورزان یکی از روستاهای اطراف که الان اسمش در خاطر من نیست، موتور چاه‌آبی را برای تعمیر پیشم آوردند. موتور را تحویل گرفتم و به آن‌ها گفتم روز بعد، ظهر بیایند و موتور را ببرند. آن‌ها که رفتند، کارم را زود شروع کردم و تا نزدیک غروب، تعمیر موتور تمام شد. استارت که زدم، صدایی بلند شد و موتور خاموش شد. خیلی ناراحت شدم که چطور می‌باید فردا جواب کشاورزان را بدهم. دوباره همه قطعات دستگاه را باز کردم. شب تا صبح را کار کردم؛ همان شب به شهر رفتم و یک قطعه را که نیاز به تراشکاری داشت، تراش دادم و برگشتم. عیب کار را پیدا کردم و تا حوالی ساعت ۱۰ صبح تعمیر انجام شد. روستاییان که آمدند، موتور را روشن کردم و صحیح و سالم تحویلشان دادم. بعد از رفتن آن‌ها نفس راحتی کشیدم که در اولین تعمیر، بدقول نشده بودم. بعد از آن، از خستگی کارگاه را بستم و چند ساعتی با خیال راحت خوابیدم.